

پیش از اسلام- پس از اسلام قیام های مردمی در ایران و نقش آفرینی مذهب در آن ها

سرگذشت اتحاد استبداد، سلطنت و مذهب در برابر قیام و اصلاحات در ایران، جان مایه تاریخ ایران است. هر دودمانی که سقوط کرده، تا آخرین لحظه دمار از روزگار مردم ایران برآورده و در این جدال، که به بزرگترین قیام های مردمی انجامیده مذهب گاه به همت اندیشه ها و جرقه های نو در درون آن، در کنار مردم بوده و بیش از آن، علیه مردم و در کنار دربار سلطنتی. از میان مردم، رهبرانی برخاسته اند که رسم و آئینی اصلاحی را در قالب مذهب به میدان آورده و در دل مردم جا باز کرده اند، اما در نهایت این نواندیشان دینی نیز یا جذب قدرت شده اند و یا آن ها نیز با مردم یک سرانجام یافته و سرکوب شده اند. این سرگذشت، یعنی جدال "نو" با "کهنه" هم در مذهب و هم در بطن جامعه ایران عبرت آموز است و عجیب آن که تاریخ قضا و قضاوت در ایران نیز پیش از پیدایش محمد و اسلام تا کنون- از هخامنشیان تا جمهوری اسلامی- همین بوده است: دستگاهی در کنار قدرت مستبد! آنچه را می خوانید همین سرگذشت است که در سال های اوج قدرت دربار پهلوی دوم حزب توده ایران منتشر ساخت و امروز وقتی مرور می شود گوئی برای جمهوری اسلامی نوشته شده است. بخوانید:

قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک ستمگر گرچه افسانه ای تاریخی است ولی این حقیقت را که مردم ایران زمین در برابر جور و ستم زیر درفشی که نمودار رنج و محرومیت توده زحمتکش است گرد می آیند و به مبارزه می پردازند، مجسم می کند. تاریخ نویسان ایرانی و بیگانه با تحریف و تغلیط، بیشتر جنبش ها و قیام ها را زیر پرده جانبداری سیاسی و مذهبی خود پنهان کرده، به آن ها زمانی رنگ الحاد و زندقه و گاهی خیانت و فتنه گری زده اند. این قیام ها و جنبش ها را که به پیش از اسلام، بعد از آن تا آغاز قرن بیستم و سرانجام قرن معاصر باز می گردد را، باید از زیر خاکستر قرون و اعصار بیرون کشید و زنگ زمان و پلیدی های تاریخ سازان را از آن ها زدود.

پیش از اسلام

در 529 ق.م **کورش** پایه گذار دولت هخامنشی در جنگ های شمال شرقی ایران با سکاها، کشته شد. **کبوجیه** جانشین او که شاهی ستمگر و تا حد جنون خونخوار بود، ستم بر توده های مردم و اقوام تابع را که به زور کورش محکوم نظم تحمیلی او شده بودند، تشدید کرد. لشکرکشی او به مصر آخرین رمق کشاورزان و مردم مغلوب را کشید و زمینه را برای شورشی همگانی فراهم کرد. **داریوش** در کتیبه بیستون می گوید:

" بعد از رفتن او (کبوجیه) به مصر مردم از او برگشتند..."

شورش ها آغاز شد و **بردیا** که به قول قابل تردید داریوش مغی شورشی بود، در غیبت کبوجیه به تخت نشست و برای آرام کردن مردم مالیات ها بخشید و از سربازگیری چشم پوشید. داریوش و نجای بزرگ همدست شدند و با توطئه او را کشتند و داریوش با مکر و فریب به تخت نشست. شورش ها بزرگ شد و حتی پارس زادگاه شاهان هخامنشی را نیز در برگرفت. داریوش در کتیبه بیستون شمه ای از این قیام ها را در بند دوم چنین نقل می کند:

" زمانی که من در بابل بودم این ایالات از من برگشتند: پارس، خوزستان، ماد، آسور، مصر، پارت (خراسان) مرو، گوش (افغانستان) مکائیه."

داریوش از 9 مهر ماه 522 تا 19 اسفند 520 ق.م به سرکوبی این جنبش ها مشغول بود.

سپتامان 327-329 ق.م

اسکندر سلسله هخامنشیان را که از درون پوسیده بود نابود کرد، دارا را کشت ولی در حرکت خود به شرق همه جا به مقاومت های سخت برخورد، از جمله سغد و باختر (BAKHTERIA) یکی از سرداران جنگی او بنام **سپتامان** در راس جنبش همگانی مردم بیش از دو سال علیه مهاجم خارجی مبارزه دلاورانه کرد. در این ناحیه مکرر مردم علیه ساتراپهای اسکندر قیام کردند. گرچه سرانجام نیروهای مجهز و ورزیده اسکندر این جنبش ها را سرکوب کردند ولی از این تاریخ اسکندر ناچار روش خشونت آمیز خود را به نرمش و ملاطفت بدل کرد.

جنبش مانوی 276-216 م

"این جامعه را ترک کن، تو از جانبداران آن نیستی، تو باید عادات و رسوم را منظم کنی و لذاذ را تحت تسلط درآوری."

این ندائی است که طبق آثار مانوی از جانب "شاه نور بهشت" که نام عالی ترین "نیکی" است در سن 12 سالگی به مانی رسیده. مانی در سال 216/217 م. در خانواده ای مذهبی از "ادریون مغتسله" دنیا آمد و در بابل پرورش یافت. بطور کلی جامعه آن روزی به بندگان و کشاورزان (آزاد) در برابر شاه و شاهزادگان، مهان (بزرگان)، نجبا کوچک و دهگانان (نجبای ده) و پیشوایان مذهبی زردشت تقسیم می شد. کشاورزان آزاد و یا بطور کلی زحمتکشان (آزاد) همواره در خطر بنده شدن بودند. هر آزاد که قادر به پرداخت مالیات نبود و یا در جنگ اسیر می گردید فوراً به بنده تبدیل می شد و چون جنگ ها از دوران اشکانیان تا ساسانیان و قحط و غلا مداوم بود، سیلی از آزادان به طرف بندگان روان بود. بندگان مانند کالا بفروش می رسیدند. اختلافات مذهبی بین زردشتیان، عیسویان، یهودان نیز به این وضع آشفته می افزود. این جامعه دارای دو قطب حاکم و محکوم که تضاد اصلی آن را تشکیل می دادند، بود. تضادهای دیگر از جمله تضاد بین شاه و نجبا و اشراف و دستگاه مذهبی، تضاد با دولت روم در غرب و باهیاطله در شرق، تضاد بین شهر و ده که نتیجه سیر تکامل جامعه بود بحران پایان حکومت اشکانی را تشدید میکرد. استخراج معادن، توسعه محصولات دستی و کارهای ساختمانی در شهرها و کارهای آبیاری و راه داری و نظائر آن با وضع عقب مانده دهات و وابستگی انسان های ده در تضاد بود. واکنش چنین وضعی در درون مانی ندائی است که به مانی می گوید:

" این جامعه را ترک کن، تو از جانبداران آن نیستی"

در مقابل جامعه ای چنین پر تضاد یا باید با مبارزه مثبت به تغییرات پرداخت و یا آنکه از آن دوری جست و در هر حال با آن نساخت و راه مبارزه منفی را در پیش گرفت. مانی راه دوم را برگزید. مانی پس از مسافرت به هند و آشنائی با مذهب بودائی سیستم جهان مذهبی خود را که التقاطی از مذهب زردشتی، بودائی و عیسوی و میتولوژی بود با دقت تنظیم کرد و در

کتاب "شاهپورگان" اصول آن ها را بیان و هنگام تاجگذاری شاپوراول به شاه هدیه کرد. مانی اصول اخلاقی خود را بر پایه فلسفی مثنویت: روشنائی و تاریکی که ازلی و ابدی هستند استوار نمود. در واقع این اصول (امتناع از قتل نفس حتی در مورد حیوانات، نخوردن شراب، دوری از زن و جمع نکردن مال) واکنش در مقابل زندگی پر تجمل و پر از لذت طبقات حاکم و عکس العمل منفی در برابر بحران اجتماعی پایان حکومت اشکانی و آغاز حکومت ساسانی است. شاپور و هرمزد، نشر چنین مذهبی را تجویز کردند، زیرا با وجود مخالفت آن با شهوت پرستی و غارتگری و سود جوئی طبقات حاکم، از جانبی مردم را به راه "معنویت" و "پاسیفیسم" سوق می داد و از جانب دیگر از قدرت مذهب زردشت می کاست. جنبش معنوی مانی به سرعت در جهان آن روزگسترش یافت و تبدیل به نیروئی شد که با وجود جنبه منفی آن با هدف های شاهان و نجبا و پیشرفت جامعه آن روزی وفق نمی داد. پیشویان زردشتی و عیسوی که با هم دائما در نبرد بودند، متحد شدند و در دوران شاهی بهرام اول که شاهی تن آسا و شهوت پرست بود در جریان محاکمه ای مسخره او را محکوم و مقتول نمودند 276 میلادی. از آن پس مانی کشتی آغاز شد و مغان مردم بسیاری را به نام زندک (زندیق) کشتند. مانویان درد و جانب شرق و غرب، در آسیای میانه تا سرحد چین و در غرب تا روم پراکنده شدند. در غرب گروه های مذهبی مسیحی تحت تاثیر مانویت مانند آلبیژوا و کاتار پدید آمدند که آن ها هم به علت ناسازگاری با وضع اجتماعی موجود و با منافع کلیسا قتل عام شدند. عناصری از افکار مانوی در ایران و بین النهرین تا زمان خلیفگان عباسی باقی ماند. بسیاری از ایرانیان روشنفکر مانند ابن المقفع به اتهام مانی گری کشته شدند و چون مانویت حربه ای برای مبارزه علیه خلفا زیر عنوان مذهبی تلقی می شد، منصور خلیفه عباسی سازمانی برای نابود کردن مانویان بوجود آورد که در راس آن "صاحب الزنادقه" قرار داشت. آثار فرهنگی مانویان از قبیل اصلاح خط، بسط و ترویج موسیقی مذهبی، نقاشی و مینیاتور و کتاب های متعدد به یادگار ماند و اکنون نیز تکه هایی از آثار فرهنگی آنان در دست است.

مزدک

در پایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم میلادی جنبش بزرگی جامعه ایران را تکان داد که به صورت قیامی واقعی سی سال (24-494 م.) دوام آورد و تاثیر شگرفی در تکامل جامعه آن روز ایران بخشید. در قرن پنجم میلادی بحرانی که در آغاز قرن سوم- اواخر حکومت اشکانیان- آغاز شده بود تشدید گردید. کوشش موسسان سلسله ساسانی نتوانست مسئله بحران را بطور قطعی حل کند، فقط بروز یک قیام اجتماعی را که نتیجه منطقی وضع آن روز بود به تاخیر انداخت. در آغاز حکومت ساسانی تغییرات ذیل در جامعه ایران پدید آمد:

- 1 - شهرسازی به سرعت رو به افزایش رفت،
- 2 - روابط فئودالی به مقیاس زیادی فزونی گرفت،
- 3 - قدرت در دربار متمرکز شد.

این سه جریان در راه تکامل خود به موانعی جدی برخورد کرد که از خصلت جامعه آن روز ناشی می شد. کمبود زمین مانع رشد شهرها می شد، زیرا بیشتر زمین ها را اشراف و نجبا و دستگاه مذهبی در اختیار داشتند، دهاتی که کشاورزان در آن ها مشترکا کار و زندگی می کردند (ویس ها) تضعیف شده و فئودال ها برای تصاحب آن ها با کشاورزان در نبرد بودند، کوشش شاهان برای تمرکز قدرت و بالا بردن مالیات ها برای اداره امورکشور و امور جنگی با مقاومت شدید نجبا و دستگاه مذهبی روبرو گردیده بود. در دوران سلطنت پیروز)

484-459 م.) قحطی بزرگی آمد و وضع را بدتر کرد. شاه ناچار شد مالیات های تازه ای وضع و حتی انبارهای غله را بین مردم تقسیم کند.

در سال 484 م. پیروز در جنگ با هیاطله شکست خورد و ایران مجبور به قبول خراج سالیانه سنگینی شد.

در دوران بلاش (484-488 م.) رومی ها از پرداخت خراج به ایران سرباز زدند و کار خرابی اوضاع بالا گرفت. به ناچار بلاش مالیات های سنگینی بر املاک (نجباء، اشراف، فئودال ها و دستگاه مذهبی) بست. آن ها هم متحداً علیه او قیام کردند و عزل و کورش کردند. به این ترتیب بحران به اوج خود رسید. در چنین اوضاعی مزدک پسر بامدادان به تبلیغ مذهب خود که گویند موسسش زردشت خورک بابوندس بوده، پرداخت. عقاید مزدک بر دو گانگی مانوی استوار است:

روشنائی دانا و تاریکی نادان، به عبارت دیگر نیکی با عقل و بدی جاهل، این دو نیرو با هم در نبردند و چون روشنائی داناست سرانجام پیروز خواهد شد. وظیفه انسان مبارزه با بدی و کمک به روشنائی در نبرد او با تاریکی است. اهمیت مزدک در تبلیغ این فلسفه نیست، بلکه درخشش و فروغ او در بکار بستن این فلسفه در زندگی روزانه و اجتماعی مردم است که به آن روح وزندگی می بخشد. اساس تعلیمات اجتماعی مزدک دو چیز است:

یکی برابری و دیگری دادگری.

این دو شعار منعکس کننده تمایلات توده های مردم آن زمانست که باعث پیشرفت مزدکیت شد. "مزدک می گوید:

"آنچه مخالف روشنائی و موافق تاریکی است عبارتست از خشم و نفاق و چون ثروت و زن دو عامل اصلی ایجاد اختلاف بین انسان هاست، لذا لازم است که زنان آزاد و ثروت اجتماعی گردد."

مزدک می گوید:

"اگر کسی با این نظامات موافقت نکرد، او پیرو اهریمن است و باید با قهر آنچه را که باید بدهد از او گرفت." (نقل از دبستان المذاهب)

مزدک می گوید اهورمزد انعمات زیادی را به طور مساوی در دسترس انسان ها گذاشت و نابرابری از آنجا بوجود آمد که کسانی با قهر اموال دیگران را تصاحب کردند. مزدک مرد پرهیزکاری بود که مردم را به تقوی می خواند. اینکه او را متهم به اشتراک زنان و هرج و مرج در جنسیت می کنند نادرست است. در آن زمان شاهان و اشراف و فئودال ها هزاران زن زیبا را در حرم های خود مدفون کرده بودند، در حالی که توده های مردم غالباً از داشتن یک زن محروم بودند. اشتراک در زن در مذهب مزدک آزادی زنان و بازگشت به زندگی اشتراکی (ویس) هاست. گیرشمن باستان شناس برجسته فرانسوی می گوید:

"برنامه مزدک که به حق آن را کمونیسم ایرانی باید نامید، یک **انقلاب واقعی** بود. بسیاری از دانشمندان این جنبش را واکنش بندگان و نیم بندگان (کشاورزان وابسته به زمین) و همچنین عکس العمل ساکنان شهرها و حومه آن ها که سابقاً آزاد بودند، علیه فئودالیسم و دستگاه بنده ساز آن می دانند که به صورت مبارزه طبقاتی درآمد و علیه حرمسراهای اغنیا که در آن ها زنان متعدد محبوس بودند، اعتراض کرد."

مردم بسیاری به سرعت پیرو مذهب مزدک شدند و انبارهای غله و ذخائر اشراف و فئودال ها حتی خانواده سلطنتی، زمین ها و حرمسراها را از چنگ استثمارگران بیرون کشیدند. قباد پادشاه ساسانی که سلطنتش در برابر بحران اقتصادی و اجتماعی جامعه متزلزل بود، برای مدتی به مزدک و مزدکیان با دیده اغماض و تا حدی جانبداری نگریست، به جبهه متحد

اشرافی- فنودالی روی خوشی نشان نداد و مالیات های سنگینی به زیان آنان وضع کرد. این دو نیروی ارتجاعی با هم متحد شده قباد را به زندان انداختند و به جای او برادرش (زاماسب) را برگزیدند. قباد از زندان فرار کرد و با کمک هیاطله که با او خویش بودند بار دیگر به سلطنت رسید (499 م.). و بشدت از نجبا و اشراف انتقام گرفت. جنبش مزدکی در این مدت پیش می رفت. اما همین که پایه سلطنت قباد محکم شد و نجبا و اشراف بقدر کافی ضعیف گردیدند و به قباد تسلیم شدند، بهانه ای بدست آورد و در محکمه مسخره ای حکم محکومیت مزدک و مزدکیان را صادر نمود. روحانیان زردشتی و مسیحی مانند دوران مانی بهم پیوستند و حکم قتل او را از شاه گرفتند. جنبش مزدکی با قتل او و پیروانش به طرز وحشیانه ای سرکوب شد، اما افکار او اثر خود را حتی در قیام ها و جنبش های مردم ایران در دوران اسلام، باقی گذاشت.

نیم قرن بعد از مزدک افکار او الهام بخش جنبشی به رهبری پسر خاقان ترک گردید که واحه بخارا را تصرف کرد، اشراف و نجبا را براند و اموال آن ها را مصادره و تقسیم کرد و سپس سرکوب و رهبر آن اعدام شد.

در آغاز قرن هشتم میلادی خورزاد برادر شاه خوارزم در راس جنبش مزدکی قرار گرفت. دارائی ثروتمندان و اشراف را بین فقرا و محرومان تقسیم کرد. این جنبش را شاه خوارزم به کمک "قتیه" فرماند عرب در سال 712م سرکوب کرد.

شکست مزدکیت، اصلاحات قباد و انوشیروان برای مدت کوتاهی بحران جامعه را تخفیف داد، اما چندی نگذشت که بار دیگر با شدت بیشتری بروز کرد و زمینه را برای شکست در جنگ با اعراب فراهم نمود.